



تقريرات دروس خارج فقه

حضرت آيت الله سيّد محمد رضا مدرّسي طباطبائي يزدی (دامت برکاته)

سال تحصيلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه نوزدهم؛ یکشنبه ۱۳۹۶/۸/۷

۴. روايت اسماعيل بن جابر:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَأَعْجَبَتْهُ فَسَأَلَ عَنْهَا فَقِيلَ هِيَ ابْنَةُ فُلَانٍ فَأَتَى أَبَاهَا فَقَالَ زَوَّجْنِي ابْنَتَكَ فزَوَّجَهُ غَيْرَهَا فَوَلَدَتْ مِنْهُ فَعَلِمَ بِهَا بَعْدَ أَنَّهَا غَيْرُ ابْنَتِهِ وَأَنَّهَا أُمَةٌ قَالَ: تُرِدُّ الْوَلِيدَةَ عَلَى مَوَالِيهَا وَالْوَلَدُ لِلرَّجُلِ وَعَلَى الَّذِي زَوَّجَهُ قِيمَةٌ ثَمَنَ الْوَلَدِ يُعْطِيهِ مَوَالِي الْوَلِيدَةِ كَمَا غَرَّ الرَّجُلَ وَخَدَعَهُ.^۱

این روایت از لحاظ سند به خاطر محمد بن سنان^۲ که مختلف^۳ فيه است، ناتمام است. البته برخی از

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، کتاب النکاح، ابواب العیوب و التدلیس، باب ۷، ح ۱، ص ۲۲۰ و الکافی، ج ۵، ص ۴۰۸

۲. رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعة، ص ۳۲۸:

محمد بن سنان أبو جعفر الزاهري من ولد زاهر مولى عمرو بن الحمق الخزاعي، كان أبو عبد الله بن عياش يقول: حدثنا أبو عيسى محمد بن أحمد بن محمد بن سنان قال: هو محمد بن الحسن بن سنان مولى زاهر توفي أبوه الحسن و هو طفل و كفله جده سنان فنسب إليه، و قال أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد إنه روى عن الرضا عليه السلام قال: و له مسائل عنه معروفة، و هو رجل ضعيف جدا لا يعول عليه و لا يلتفت إلى ما تفرّد به، و قد ذكر أبو عمرو في رجاله قال: أبو الحسن علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري (النيسابوري) قال: قال أبو محمد الفضل بن شاذان: لا أحل لكم أن ترووا أحاديث محمد بن سنان. و ذكر أيضا أنه وجد بخط أبي عبد الله الشاذاني أني سمعت العاصمي يقول: إن عبد الله بن محمد بن عيسى الملقب بينان قال: كنت مع صفوان بن يحيى بالكوفة في منزل إذ دخل علينا محمد بن سنان فقال صفوان: إن هذا ابن سنان لقد هم أن يطير غير مرة فقصناه حتى ثبت معنا، و هذا يدل على اضطراب كان و زال، و قد صنف كتبا، منها: كتاب الطرائف أخبرناه الحسين عن أبي غالب عن جده أبي طالب محمد بن سليمان عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عنه به، و كتاب الأظلة، و كتاب المكاسب، و كتاب الحج، و كتاب الصيد و الذبائح، كتاب الشراء و البيع، كتاب الوصية، كتاب النوادر. أخبرنا جماعة شيوخنا عن أبي غالب أحمد بن محمد عن عم أبيه علي بن سليمان عن محمد بن الحسين بن أبي

أعلام از جمله حضرت امام عليه السلام ایشان را ثقه می‌دانند، اما به خاطر تضعیفی که در مورد ایشان وارد شده، حکم به وثاقت مشکل است.

اسماعیل بن جابر می‌گوید از امام صادق عليه السلام سؤال کردم در مورد مردی که به زنی نگاه کرده و از او خوشش آمده بود و در مورد آن زن سؤال کرده و به او گفته بودند دختر فلانی است. سپس به سراغ پدر دختر آمده و به او گفته بود دختری را به تزویج من در بیاور، اما ولی، دختر دیگری را به تزویج او در آورد و زوج آن دختر را مستولده کرد و بعد از آن فهمید که دختر آن مرد نیست و جاریه است. حضرت فرمودند: ولیده به صاحبانش برگردانده می‌شود و ولد هم برای زوج است. و آن کسی که زن را به تزویج مرد در آورده، باید قیمت ولد را به موالی اُمه رد کند، همان‌طور که آن زوج را فریب داد و به او نیرنگ زد.

قاعده‌ای در باب نکاح اُمه وجود دارد که بیان می‌کند اگر کسی اُمه دیگری را اشتباهاً مستولده کند، باید قیمت ولد را به صاحب اُمه پردازد، اما در این روایت - علی فرض صدور - حضرت به جای اینکه بفرمایند زوج باید قیمت ولد را پردازد، فرمودند قیمت ولد بر عهده کسی است که مرد را فریب داده است، پس معلوم می‌شود «خدعه و فریب» ضمان آور است و **عهده ضمان بر غار** است. [در برخی روایات دیگر هم آمده است که زوج، قیمت ولد را می‌پردازد و سپس به کسی که او را فریب داده رجوع می‌کند، که این دو دسته روایات با هم تنافی ندارند و توضیح آن خواهد آمد.]

بنابراین دلالت این روایت بر قاعده «غرور» تمام است و از تعلیلی که حضرت در ذیل روایت آوردند که «**كَمَا غَرَّ الرَّجُلَ وَ خَدَعَهُ**» معلوم می‌شود علت اینکه خسارت بر عهده مزوج است، صدق **عنوان غار** بر اوست، پس هر جا عنوان غرور صادق باشد، غار ضامن است، الا اینکه بیان کردیم سند این روایت ناتمام است.

الخطاب عنه بها، و مات محمد بن سنان سنة عشرين و مائتين.

✓ **الفهرست (للشيخ الطوسي)**، ص ۱۴۳:

محمد بن سنان له كتب و قد طعن عليه و ضعف و كتبه مثل كتب الحسين بن سعيد علي عددها و له كتاب النوادر و جميع ما رواه إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو أخبرنا بكتبه و رواياته جماعة عن أبي جعفر ابن بابويه عن أبيه و محمد بن الحسن جميعاً عن سعد و الحميري و محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين و أحمد بن محمد عنه، و أخبرنا أيضاً ابن بابويه عن محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عمه عن محمد بن علي الصيرفي عنه.

✓ **رجال الشيخ الطوسي - الأبواب**، ص ۳۶۴:

محمد بن سنان، ضعيف.

✓ **رجال ابن الغضائري - كتاب الضعفاء**، ص ۹۲:

محمد بن سنان، أبو جعفر، الهمداني، مولاهم - هذا أصح ما ينتسب إليه. ضعيف، غال، يضع (الحديث) لا يلتفت إليه.

۵. روایت دیگری از اسماعیل بن جابر

وَ [محمد بن الحسن] بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ كَانَ يَرَى امْرَأَةً تَدْخُلُ إِلَى قَوْمٍ وَ تَخْرُجُ فَسَأَلَ عَنْهَا فَقِيلَ لَهُ إِنَّهَا أُمَّتُهُمْ وَ اسْمُهَا فُلَانَةٌ فَقَالَ لَهُمْ زَوْجُونِي فُلَانَةٌ فَلَمَّا زَوَّجُوهُ عَرَفُوا أَنَّهَا أُمَةٌ غَيْرِهِمْ قَالَ: هِيَ وَ وَلَدَهَا لِمَوْلَاهَا قُلْتُ: فَجَاءَ فَخَطَبَ إِلَيْهِمْ أَنْ يُزَوِّجُوهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَرَزَّوْجُوهُ وَ هُوَ يَرَى أَنَّهَا مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَعَرَفُوا بَعْدَ مَا أَوْلَدَهَا أَنَّهَا أُمَةٌ؟ فَقَالَ: الْوَالِدُ لَهُ وَ هُمْ ضَامِنُونَ لِقِيَمَةِ الْوَالِدِ لِمَوْلَى الْجَارِيَةِ.^۳

اسماعیل بن جابر می گوید خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردی، زنی را می بیند که با قومی رفت و آمد دارد و در مورد آن زن سؤال می کند و به او گفته می شود: امه آن قوم است و اسمش هم فلانته است، پس آن مرد به آن قوم می گوید آن زن را به تزویج من در بیاورید، اما وقتی زن را به تزویج او در آوردند فهمید که امه دیگران است. حضرت فرمودند: آن امه و ولدش برای مولاست. عرض کردم: مردی سراغ قومی می آید و از آنها خواستگاری می کند که زنی از خودشان را به تزویج او در بیاورند، پس آنها زنی را به تزویج او درمی آورند و او هم گمان دارد آن زن از خود آنهاست، اما بعد از اینکه آن زن را مستولده کرد متوجه می شود که امه [دیگران] است. حضرت فرمودند: ولد برای زوج است و آن قوم هم ضامن قیمت ولد برای صاحب جاریه هستند.

این روایت هم بیان می کند که ضامن قیمت ولد، مستقیماً بر عهده غار است.

۶. صحیحۀ محمد بن مسلم:

وَ [محمد بن الحسن] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ خَطَبَ إِلَى رَجُلٍ بِنْتًا لَهُ مِنْ مَهْيَرَةٍ فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةَ دُخُولِهَا عَلَى زَوْجِهَا أَذْخَلَ عَلَيْهِ بِنْتًا لَهُ أُخْرَى مِنْ أُمَّةٍ قَالَ: تُرَدُّ عَلَى أَبِيهَا وَ تُرَدُّ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ وَ يَكُونُ مَهْرُهَا عَلَى أَبِيهَا.^۴

محمد بن مسلم می گوید از امام صادق عليه السلام سؤال پرسیدم درباره مردی که از دیگری دخترش را که از مادر مهیره^۵ بود - یعنی مادرش حزه بود - خواستگاری کرد، اما آن مرد در شب زفاف، دختر دیگرش را

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، کتاب النکاح، ابواب عبید و الاماء، باب ۶۷، ح ۷، ص ۱۸۸ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۷۶.

۴. همان، ابواب العیوب و التدلیس، باب ۸، ح ۲، ص ۲۲۱ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۲۳.

۵. مهیره یعنی زنی که حزه باشد و در مقابل مهر، به نکاح در می آید (تکح بهمه).

که مادرش اُمه بود بر زوج داخل کرد. حضرت فرمودند: آن دختر به پدرش برگردانده می‌شود و زن این مرد هم به او داده می‌شود - یعنی دختری که از مادر مهیره بوده - و مهر دختری هم که مادرش اُمه بوده بر عهده پدر است.

شیخ طوسی رحمته الله این روایت را با سند صحیح خود از الحسین بن سعید الاهوازی ثقة نقل می‌کند. احمد بن محمد هم همان ابن ابی نصر بزنطی ثقة است. محمد بن سماعه و عبد الحمید بن عواض الطائنی هم ثقة

۶. حدّاق دو نفر به نام عبد الحمید در بین روایت وجود دارد که ثقة هستند؛ یکی عبد الحمید بن عواض الطائنی* که مرحوم نجاشی نقل می‌کند هارون الرشید ملعون ایشان را به خاطر تشیّعش به شهادت رساند. و دیگری عبد الحمید بن سالم** که روایت معروفی که برای امور حسبیه می‌توان به آن تمسک کرد، از طریق ایشان نقل شده است. محمد بن اسماعیل نقل می‌کند که جناب عبد الحمید بن سالم از طرف حاکم کوفه، متصدی امور اطفال صغاری شده بود که ولیّ میت آنها وصیتی نکرده بود و آقای عبد الحمید قیام به کارهای آنها داشت تا اینکه نوبت به فروش کنیزهای این صغار رسید. ایشان می‌گوید دلم لرزید؛ چراکه امر فرج شدید است و از طرف دیگر میت هم وصیتی نکرده بود و من هم از طرف قاضی جور متصدی شده بودم. امام رحمته الله به محمد بن اسماعیل فرمودند: «إِذَا كَانَ الْقِيَمُ بِهٖ مِثْلَكَ وَ مِثْلَ عَبْدِ الْحَمِيدِ فَلَا بَأْسَ»***؛ هرگاه مثل تو و مثل عبد الحمید متصدی باشند، مانعی ندارد؛ به این معنا که لازم نیست یک قاضی رسمی یا یک وصیتی باشد؛ چراکه این‌ها از اموری هستند که شارع راضی نیست بر روی زمین بماند و اگر شما متصدی شوید کافی است.

* رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، ص ۳۳۹:

عبد الحمید بن عواض الطائنی، ثقة، من أصحاب أبي جعفر و أبي عبد الله.

✓ رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۲۴:

مرازم بن حکیم الأزدي المدائنی، مولى، ثقة و أخواه محمد بن حکیم و حدید بن حکیم، یکنی أبا محمد. روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام، و مات في أيام الرضا عليه السلام، و هو أحد من بلى باستدعاء الرشيد له و أخوه أحضرهما الرشيد مع عبد الحمید بن عواض فقتله و سلما، و لهم حديث ليس هذا موضعه. له كتاب يرويه جماعة قال أبو عبد الله بن عياش: حدثنا محمد بن أحمد بن مصقلة قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن حدید، عن مرازم بكتابه.

** معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۷۴:

عبد الحمید بن سالم العطار: روى عن أبي الحسن موسى رحمته الله، و كان ثقة.

ذکره النجاشی فی ترجمة ابنه محمد بن عبد الحمید، حيث قال محمد بن عبد الحمید بن سالم العطار أبو جعفر روى عبد الحمید عن أبي الحسن موسى رحمته الله، و كان ثقة من أصحابنا الكوفيين له كتاب النوادر إلى آخر ما ذكره.

و توهم بعضهم رجوع التوثيق إلى محمد بن عبد الحمید بن سالم، لكنه وهم فإنه لا يلتزم مع العطف بالواو إذ لم يذكر جملة تامة قبل ذلك إلا جملة: روى عبد الحمید عن أبي الحسن موسى رحمته الله، فلا بد و أن يكون المعطوف عليه تلك الجملة.

و عده الشيخ في رجاله بهذا العنوان عند ذكر ابنه محمد بن عبد الحمید في أصحاب الرضا رحمته الله (۱۰) كما عد عبد الحمید العطار الكوفي من أصحاب الصادق رحمته الله (۲۱۶) قائلا: أسند عنه.

و لكنه لم يعلم أن المراد به عبد الحمید بن سالم، بل لا يبعد أن يستفاد من كلام النجاشی لم يرو عن الصادق رحمته الله و كيف كان فالمعتقن أنه من أصحاب الكاظم و الرضا رحمته الله.

نعم ظاهر كلام ابن داود أن الشيخ ذكر في أصحاب الصادق رحمته الله، عبد الحمید بن سالم العطار، و قال: حيث قال (۹۲۰): عبد الحمید بن سالم العطار (ق) (جخ) ثقة. إلا أن ذلك لم يثبت فإن بقية النسخ خالية عن ذكر كلمة ابن سالم و عن التوثيق.

*** الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۰۹:

است. بنابراین روایت از لحاظ سند صحیحه می باشد.

در این روایت هم به مناسبت حکم و موضوع و فهم عرفی، مراد آن است که مهر دختری که با فریب تحویل آن مرد داده بودند، بر عهده کسی است که زوج را فریب داده است. دلالت این صحیحه هم خوب است منتها نمی توان از آن یک قاعده کلیه استفاده کرد مگر با ضمیمه قرائن و روایات دیگر، و الا اگر ما بودیم و این روایت، بیش از این استفاده نمی شد که در باب نکاح اگر کسی دیگری را فریب دهد، مهر زن بر عهده اوست. گرچه به گونه دیگری هم می توان معنا کرد و شاهد از بعض روایات دارد.

۷. روایت رفاعه بن موسی النخاس:

وَعَنْهُمْ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا] عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ رِافِعَةَ بِنِ
مُوسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى أَنْ قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَرِّصَاءِ فَقَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام
فِي امْرَأَةٍ زَوَّجَهَا وَلَيْسَ بِهَا وَ هِيَ بَرِّصَاءٌ أَنْ لَهَا الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا وَ أَنَّ الْمَهْرَ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا
وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ لِأَنَّهُ دَلَّسَهَا وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا زَوَّجَ امْرَأَةً وَ زَوَّجَهُ إِيَّهَا رَجُلٌ لَأَعْرِفُ دَخِيلَةً
أَمْرَهَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ كَانَ الْمَهْرُ يَأْخُذُهُ مِنْهَا.^۷

رفاعه بن موسی النخاس می گوید از امام صادق عليه السلام سؤال پرسیدم در مورد زنی که بیماری پرسی داشت. حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین عليه السلام در مورد زنی که پرسی داشت و ولتیش او را به تزویج مردی در آورده بود، قضاوت فرمودند که مهر برای آن زن است در مقابل آنچه از فرجش برای مرد حلال شده است و همانا مهر بر عهده کسی است که زن را تزویج داده است و اینکه مهر بر عهده اوست، به این خاطر است که آن زن را تدلیس کرده است. و اگر مردی با زنی ازدواج کند و مرد دیگری آن زن را برای او عقد کرده باشد که آگاه به حال زن نباشد، چیزی بر عهده آن مرد نیست و مهر از خود آن زن پس گرفته می شود.

این روایت از لحاظ سند به خاطر سهل بن زیاد الآدمی^۸ ناتمام است. البته برخی گفته اند الأمر فی السهل

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: مَاتَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا وَ لَمْ يُوصِ فَرُفِعَ أَمْرُهُ إِلَى قَاضِي الْكُوفَةِ فَصَيَّرَ عَبْدُ
الْحَمِيدِ الْقَيْمُ بِمَالِهِ وَ كَانَ الرَّجُلُ حَلْفَ وَرَثَةٍ صَغَارًا وَ مَتَاعًا وَ جَوَارِي فَبَاعَ عَبْدُ الْحَمِيدِ الْمَتَاعَ فَلَمَّا أَرَادَ بَيْعَ الْجَوَارِي ضَعُفَ قَلْبُهُ فِي بَيْعِهِمْ إِذْ لَمْ يَكُنْ
الْمَيْثُ صَيَّرَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ وَ كَانَ قِيَامُهُ فِيهَا بِأَمْرِ الْقَاضِي لِأَنَّهُمْ فُرُوجُ قَالَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ قُلْتُ لَهُ: يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا وَ لَا
يُوصِي إِلَى أَحَدٍ وَ يُحَلِّفُ جَوَارِي فَيَقِيمُ الْقَاضِي رَجُلًا مِمَّا لِيَبِيْعَهُمْ أَوْ قَالَ يَقُومُ بِذَلِكَ رَجُلٌ مِمَّا فَيَضَعُ قَلْبُهُ لِأَنَّهُمْ فُرُوجُ فَمَا تَرَى فِي ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ:
إِذَا كَانَ الْقَيْمُ بِهِ مِثْلَكَ وَ مِثْلَ عَبْدِ الْحَمِيدِ فَلَا بَأْسَ.

۷. وسائل الشيعية، ج ۲۱، كتاب النكاح، ابواب العيوب و التدليس، باب ۲، ح ۲، ص ۲۱۲ و الكافي، ج ۵، ص ۴۰۷.

۸. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۷.

سهل، اما بارها گفته‌ایم به خاطر تضعیفی که شده است، لیست بتلك السهولة.

۸. صحیحہ جمیل بن دراج:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ] عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ
جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْجَارِيَةَ مِنَ السُّوقِ فَيُولِدُهَا ثُمَّ يَجِيءُ
مُسْتَحِقُّ الْجَارِيَةِ قَالَ: يَأْخُذُ الْجَارِيَةَ الْمُسْتَحِقُّ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ الْمُبْتَاعُ قِيمَةَ الْوَلَدِ وَيَرْجِعُ عَلَيَّ مَنْ بَاعَهُ
بِثَمَنِ الْجَارِيَةِ وَ قِيمَةَ الْوَلَدِ الَّتِي أُخِذَتْ مِنْهُ.^۹

این روایت از لحاظ سند صحیحہ می‌باشد.

جمیل بن دراج نقل می‌کند امام صادق عليه السلام در مورد مردی که جاریه‌ای را از بازار می‌خرد و او را

✓ قال النجاشي: سهل بن زياد أبو سعيد الأدمي الرازي كان ضعيفا في الحديث غير معتمد عليه فيه، وكان أحمد بن محمد بن عيسى يشهد عليه بالعلو والكذب وأخرجه من قم إلى الري وكان يسكنها وقد كاتب أبا محمد العسكري عليه السلام على يد محمد بن عبد الحميد العطار للنصف من شهر ربيع الآخر سنة خمس وخمسين ومائتين ذكر ذلك أحمد بن علي بن نوح، وأحمد بن الحسين رحمهما الله له كتاب التوحيد، رواه أبو الحسن العباس بن أحمد بن الفضل بن محمد الهاشمي الصالحي، عن أبيه، عن أبي سعيد الأدمي، وله كتاب النوادر أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد، عن محمد بن يعقوب قال: حدثنا علي بن محمد عن سهل بن زياد، ورواه عنه جماعة.

✓ وقال الشيخ في الفهرست: سهل بن زياد الأدمي الرازي يكنى أبا سعيد، ضعيف، له كتاب أخبرنا به ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عنه، ورواه محمد بن الحسن بن الوليد، عن سعد و الحميري عن أحمد بن أبي عبد الله عنه.

و عدّه في رجاله (تارة) من أصحاب الجواد عليه السلام قاتلا سهل بن زياد الأدمي، يكنى أبا سعيد من أهل الري، (و أخرى) من أصحاب الهادي عليه السلام قاتلا: سهل بن زياد الأدمي، يكنى أبا سعيد ثقة رازي (و ثالثة) في أصحاب العسكري عليه السلام قاتلا: سهل بن زياد، يكنى أبا سعيد الأدمي الرازي.

✓ وقال الشيخ في الإستبصار: في ذيل الحديث ۹۳۵: و أما الخبر الأول فراويه أبو سعيد الأدمي و هو ضعيف جدا عند نقاد الأخبار و قد استثناه أبو جعفر بن بابويه في رجال نوادر الحكمة.

✓ وقال الكشي في ترجمة صالح بن أبي حماد الرازي: قال علي بن محمد القتيبي: كان أبو محمد الفضل (بن شاذان) يرتضيه و يمدحه و لا يرتضي أبا سعيد الأدمي و يقول: هو الأحمق.

✓ و قال النجاشي و الشيخ في ترجمة محمد بن أحمد بن يحيى: و استثنى ابن الوليد من روايات محمد بن أحمد بن يحيى في جملة ما استثناه روايته عن سهل بن زياد الأدمي و تبعه على ذلك الصدوق و ابن نوح فلم يعتمدوا على رواية محمد بن أحمد بن يحيى، عن سهل بن زياد.

✓ و قال ابن الغضائري: سهل بن زياد أبو سعيد الأدمي الرازي: كان ضعيفا جدا فاسد الرواية و المذهب و كان أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري أخرجه عن قم و أظهر البراءة منه و نهى الناس عن السماع منه و الرواية عنه، و يروي المراسيل، و يعتمد المجاهيل.

[همان طوری که ملاحظه می‌فرمایید، سهل بن زیاد الآدمی در تمام امهات کتب رجالیه تضعیف شده است، الا در یک مورد و آن رجال شیخ طوسی است که توثیق کرده است، در حالی که خود شیخ طوسی رحمته الله در دو جای الفهرست تضعیف کرده و در الاستبصار فرموده‌اند: «هو ضعيف جدا عند نقاد الأخبار و قد استثناه أبو جعفر بن بابويه في رجال نوادر الحكمة». بنابراین نهایت حرفی که در مورد سهل بن زیاد می‌توانیم بگوییم این است که هم تضعیف شده و هم توثیق و این دو با هم تعارض می‌کنند. بنابراین نمی‌توانیم وثاقتش را احراز کنیم.]]

۹. وسائل الشیعة، ج ۲۱، کتاب النکاح، ابواب نکاح العبيد و الاماء، باب ۸۸، ح ۵، ص ۲۰۵ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۸۲.

مستولده می کند سپس صاحب اصلی جاریه می آید، فرمودند: جاریه را صاحبش پس می گیرد و مشتری هم قیمت ولد را به او می پردازد، سپس مشتری به بایع رجوع کرده و ثمن جاریه و قیمت ولد را از او می گیرد.

مرحوم شیخ می فرماید: ظاهر یا فحوای صحیحۀ جمیل آن است که مشتری می تواند در غرامات قسم سوم به بایع رجوع کند؛ یعنی اگر استیلا را به عنوان نفعی برای مشتری ندانیم، در این صورت صحیحۀ ظهور در جواز رجوع مشتری به بایع در غرامات قسم سوم دارد، اما اگر استیلا را به عنوان نفعی بدانیم که مشتری آن را استیفاء کرده است، روایت **بالفحوی** دلالت بر مطلب دارد؛ زیرا وقتی که رجوع به بایع در غراماتی که در مقابل آن نفعی برای مشتری حاصل شده جایز باشد، به طریق اولی در جایی که نفعی در مقابل غرامات به مشتری نرسیده جایز است.

مرحوم سید یزدی رحمته الله هشت روایت برای اثبات قاعدۀ غرور ذکر فرمودند که دلالت بعض این روایات تمام بود از جمله روایت اسماعیل بن جابر که بیان می کرد «**كَمَا غَرَّ الرَّجُلَ وَ خَدَعَهُ**» اما سندش ناتمام بود. در مجموع از این روایات و روایاتی که در مورد شاهد زور است - که بیان می کند اگر کسی شهادت به قضیه ای بدهد و طبق شهادت او حکم شود اما بعداً معلوم شود شهادت او دروغ بوده، شاهد ضامن خسارتی است که به سبب شهادت دروغ حادث شده است - استفاده می شود که قاعدۀ غرور فی الجمله مقبول بوده و مورد امضاء واقع شده است.

نظر مختار در مدرک قاعدۀ غرور

منتها به نظر ما قاعدۀ غرور، یک قاعدۀ عقلائیۀ است؛ چراکه در نزد عقلاء، اگر کسی دیگری را فریب بدهد و موجب ضرر یا خسارتی بر او شود، ضامن بوده و مغرور می تواند به غار رجوع کند، لذا روایاتی که در این زمینه وارد شده، امضاء همان قاعدۀ عقلائیۀ است و اگر احیاناً قاعدۀ عقلائیۀ مقداری اوسع از آن چیزی باشد که در روایات آمده است، مانعی ندارد و امضاء قسمتی از این قاعدۀ عقلائیۀ، از روایات مذکور استفاده می شود و قسمت دیگر هم با عدم ردع شارع، کشف امضاء می شود.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی